پیشخوان

به بهانه انتشار یادمانی برای شادروان سیدمحمد داعی‌الاسلام

دغدغه سترگ معرفی «شخصیت‌های مانا»

■ شاهد توحیدی

چند سالی است که مجموعه‌ای با عنوان «شخصیت‌های مانا»، از سوی انتشارات سوره‌مهر منتشر می‌شود، که در پی بازشناساندن مفاخر دینی و ملی ایران، به همگان به ویژه جوانان است. متولیان این حرکت، در تبیین این رویکرد خویش، چنین آورده‌اند: «مجموعه پژوهشی شخصیت‌های مانا، با هدف ارائه الگوهای موفق، به زندگی شخصیت‌های نیک‌نامی می‌پردازد که در عرصه‌های دانش، فرهنگ، سیاست و اجتماع در ایران معاصر، زیسته و درگذشته‌اند. این مجموعه- که برای عموم مخاطبان به ویژه جوانان و دانشگاهیان تهیه شده- برآیند احساس ضرورتی است که در پهنه ارائه آثار دقیق و مستند از زندگانی افراد تأثیرگذار، پدید آمده است. از این رو پژوهشگران دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، که تجربه‌ای در شرح‌حال‌نویسی داشتند، گروهی را در ۱۳۸۸ ش. با عنوان شخصیت‌های مانا تشکیل دادند. این گروه، یک‌صد تن از شخصیت‌های مشهور یا کم‌آوازه معاصر را برگزید، تا در مجموعه‌ای به شرح احوال، فعالیت‌ها، آرا و اندیشه‌ها، آثار و دیگر تکاپوهای زندگی شخصیت‌های مورد نظر پرداخته، آنان را به شیوه محققانه، علمی و مستند، در حدود یک‌صد صفحه، به مخاطبان معرفی نماید. در نگارش هر یک از این آثار، ابتدا پرونده‌های موجود در بایگانی فرهنگ ناموران معاصر ایران، در اختیار نویسندگانی قرار گرفت، که پیشینه‌ای در زندگینامه‌نویسی داشتند. آنان علاوه بر بهره‌گیری از پرونده‌های پیش‌گفته، از منابع کتابخانه‌ها و مراکز اسنادی نیز استفاده کردند. نیز در صورت نیاز با خانواده و نزدیکان

زنده‌یاد سیدمحمد داعی‌الاسلام

صاحب ترجمه، مصاحبه‌هایی انجام دادند. حاصل کار، که بر اساس منابع اصلی و به شیوه روشمند به نگارش درآمده، پس از کارشناسی توسط اعضای گروه (یحیی آریابخشایش، اکبر خوشزاد، محمد قبادی، جواد کامور بخشایش، جعفر گلشن روغنی) به دست چاپ سپرده شده است».

یکی از مجلدات شخصیت‌های مانا، به بازشناسی زنده‌یاد سیدمحمد داعی‌الاسلام اختصاص دارد. وی فرزند سیدفضل‌الله حسنی، متخلص به «داعی»، مؤلف فرهنگ نظام، ادیب و ایران‌شناس و از مروجان زبان فارسی در هند بود. وی در روستای نیاک لاریجان، از شهرستان آمل زاده شد و پس از طی دوره‌های ابتدایی و متوسطه در آمل، برای ادامه تحصیل به تهران و سپس اصفهان سفر کرد و از محضر مدرسان اصفهانی، از جمله ملامحمد کاشانی، جهانگیرخان قشقایی و آقانجفی اصفهانی بهره برد. او بیشتر اوقات خود را، صرف فراگیری زبان عربی و ادب فارسی، تاریخ اسلام و علوم دینی کرد و به موازات آن، با زبان‌های انگلیسی و عبرانی نیز آشنا شد. پس از آن، به دعوت میرزاسلیمان‌خان شیرازی معروف به رکن‌الدوله نایب‌الحکومه اصفهان، در حوزه علمیه اصفهان عضویت یافت و با مبلغان مسیحی جلفای اصفهان به مناظره پرداخت. این اثر، از پژوهش در باب سرفصل‌های پی‌آمده، تشکیل شده است: فهرست/ یادداشت مجموعه/ سال‌شمار/ مقدمه/ عرفی، نقد و بررسی منابع/ فصل اول: نگاهی به زندگی داعی‌الاسلام/ از تولد تا استقرار در اصفهان/ از مناظره مذهبی تا لقب داعی‌الاسلام/ از سفر حج تا استادی دانشگاه/ از توسعه فعالیت‌های علمی تا سفر آخرت/ فصل دوم: آثار علمی و اندیشه سیاسی/ معرفی کلّی آثار/ فصل سوم: آثار مطبوعاتی/ مجله الاسلام/ مجله دعوت‌الاسلام/ فصل چهارم: ترجمه و آثار ادبی/ ترجمه تاریخ نادرشاه/ فرهنگ نظام/ شعر و شاعری داعی‌الاسلام/ فصل پنجم: نقد تجدّدگرایی افراطی و طرفداری از مشروطه/ داعی‌الاسلام و اصلاح خط و زبان/ داعی‌الاسلام و حکومت مشروطه/ آثار/ منابع و مآخذ/ اسناد و تصاویر.

میتینگ نیروهای متجاوز انگلیسی در منطقه جلالیه تهران

چرا متفین، اعلام بی‌طرفی قزاق را به هیچ گرفتند؟

رضاخان در توهم پیروزی هیتلر در جنگ جهانی دوم!

■ احمدرضا صدری

در روزهای پیش رو، از هشتادمین سالروز اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰، عبور خواهیم کرد. یکی از پرسش‌های بنیادین در این باب، علل جدی گرفته نشدن اعلام بی‌طرفی رضاخان، از سوی دول متفق است. مقال پی آمده با استناد به برخی تحلیل‌های تاریخی، در صدد است تا ریشه‌های این رخداد را، بازنمایاند. مستندات این نوشتار، در تارنمای پژوهشگاه مطالعات تاریخ معاصر ایران، درج شده است. امید آنکه محققان این حوزه و عموم علاقه‌مندان را، مفید و مقبول آید.

■ **اعلام بی‌طرفی، به مثابه یک اشتباه راهبردی!**

مجموعه اسناد و شواهد، از آن حکایت دارد که رضاخان تا زمانی که خطر را در نزدیکی خویش ندید، گمان می‌برد که هیتلر بر دول متفق، پیروز خواهد شد و موقعیت وی در ارتباط تنگاتنگ با این قدرت نوظهور، فزونی خواهد گرفت! هم از این رو در انجام درخواست‌های آن سه دولت هم‌پیمان، تعلل ورزید و موجبات خلع خویش از سلطنت را فراهم ساخت! فرنود فردهی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در بسط این موضوع می‌نویسد: «همان‌طور که همگان مطلعند، ایران در اولین روزهای جنگ بی‌طرفی خود را اعلام کرد ولی به نظر می‌رسد با توجه به موقعیّت سوق‌الجیشی این کشور در منطقه، به زودی کشورهای در حال جنگ، در تلاش برای ورود ایران به اتحاد خود برمی‌آمدند. در این بین با توجه به مرز مشترک میان ایران و شوروی و نیز وجود مستعمرات و منافع انگلیس در جنوب ایران، نگاه مثبت ایران به سمت جبهه متحدّین، می‌توانست راهگشای آنها برای ضربه زدن به جبهه متفقین به حساب آید. کشیده شدن جنگ به سمت شوروی، بیش از پیش اهمیت ایران را در میان کشورهای دو سوی جبهه نشان داد. لزوم انتقال با سرعت سلاح، مهمات و نیروی نظامی برای کمک به شوروی و وجود خط ریلی سرتاسری ایران، به عنوان یکی از اولین و مهم‌ترین دلایل تصرف بر ایران به شمار می‌رفت. بدون تردید موقعیت جغرافیایی و وجود راه‌آهن ایران، یکی از دلایل مهم اشغال ایران توسط نیروهای متفقین محسوب می‌شود ولی به نظر می‌رسد در این بین، مسائل دیگری نیز بهانه لازم را به متفقین داده است. پیش از شروع جنگ جهانی دوم، تعدادی از آلمانی‌ها در ایران، به فعالیت‌های تجاری و اقتصادی مشغول بودند ولی با آغاز جنگ جهانی و اوج گرفتن آن در اطراف مرزهای ایران (عمدتاً شوروی)، اعتراض‌ها نسبت به وجود این افراد در خاک ایران، از سوی کشورهای متفق بیش از پیش شد. به همین منظور کشورهای متفق در اقدام نخست، از ایران خواستند تا علاوه بر کاهش تعداد کارشناسان آلمانی در ایران، نظارت بیشتری نیز بر این افراد داشته باشد. در واقع دلیل شوروی و انگلیس این بود که این کارشناسان به عنوان نمادی از ستون پنجم آلمان در ایران، در حال فعالیت هستند و عملاً به عنوان جاسوسان این کشور در تلاشند، علاوه بر همراه کردن ایران به سمت جبهه متحدین، راه‌های ضربه زدن به مناطق نفتی و حساس انگلیس و شوروی را شناسایی و به متحدین اطلاع دهند. با این حال رضاشاه، هیچ اقدامی در مسیر خواسته‌های متفقین انجام نداد! با این امید که آلمان به زودی در جنگ پیروز خواهد شد و طبیعتاً در آن زمان، هیچ امیدی به کمک کشورهای شکست‌خورده در جنگ نمی‌رفت. هرچند اگر رضاشاه خواسته کشورهای متفقین را نیز انجام می‌داد، باز ایران در مسیر اشغال از سوی این کشورها قرار می‌گرفت ولی اشتباه استراتژیک وی، شرایط را برای کشور در آن برهه حساس بسیار بدتر کرد. به نظر می‌رسد اعلام بی‌طرفی در چنین جنگی، یک اقدام اشتباه از سوی ایران محسوب می‌شود زیرا هیچ گریزی از ورود به جنگ جهانی نیست و خواسته یا ناخواسته، مستقیم یا غیرمستقیم با توجه به موقعیت جغرافیایی خاص ایران و هم‌مرزی با شوروی و منافع و مستعمرات انگلیس، ایران لاجرم درگیر جنگ می‌شد. از این رو اگر سیاست خارجی ایران با زیرکی برخورد می‌کرد، می‌توانست علاوه بر جلوگیری از ویرانی‌های اشغال توسط متفقین، با یک انتخاب درست، امتیازات زیادی نیز از کشورهای پیروز جنگ به‌دست آورد. رضاشاه با فرض اینکه هیتلر پیروز جنگ جهانی خواهد شد، جواب مثبتی به خواسته‌های متفقین نداد و در انجام خواسته‌های ایشان تعلل می‌کرد، که در نهایت در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۲۰، نیروهای انگلیس از جنوب و نیروهای شوروی از شمال وارد ایران شدند و شهر به شهر پیشروی کردند، تا به تهران رسیدند...».

■ **آیا رضاخان می‌توانست بی‌طرف باشد؟**

پرسش کلان در باب اعلام بی‌طرفی رضاخان در تخاصم میان متفقین با آلمان، این است که آیا وی با توجه به شرایط حکومت خویش و نیز وضعیت ایران در آن دوره، اساساً می‌توانست بی‌طرف باشد؟ او که پیش‌تر توسط انگلستان برکشیده و در شاهراه تقابل قدرت‌های بزرگ قرار گرفته بود، چگونه سعی داشت تا از این طریق، از غرق شدن خویش در این گرداب، جلوگیری کند؟ محمدرضا چیت‌سازیان پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در باب الزامات اعلام بی‌طرفی در چنین شرایطی، بر این باور است: «در علم روابط بین‌الملل، دولت بی‌طرف به دولتی اطلاق می‌شود که دارای ویژگی‌ها و خصوصیات خاصی است. از جمله این خصوصیات- که شاید مهم‌ترین آن نیز باشد- این است که بی‌طرفی چنین دولتی، باید از طرف قدرت‌های بزرگ به رسمیت شناخته شده باشد. در واقع بی‌طرفی یک دولت، باید بر اساس یک توافق دسته‌جمعی توسط قدرت‌های بزرگ تضمین شود، شاخص و متغیری که در مورد دولت رضاشاه، با واقعیت همخوانی نداشت. در واقع به سبب نیازی که روس‌ها و انگلیسی‌ها در طول جنگ جهانی دوم به ایران و خطوط مبادلاتی آن داشتند، این مسئله به هیچ وجه موضوعیت نداشت. البته انگلستان و روسیه ابتدا بی‌طرفی ایران را پذیرفتند اما سپس به واسطه نیاز مبرمشان به ایران، تغییر عقیده داده و حاکمیت کشورمان بر مرزهای سرزمینی را، نقض کردند. علاوه بر این حضور آلمانی‌ها در ایران- که صرفاً جنبه مستشاری داشت- بهانه خوبی به دست مسکو و لندن داد، تا اعلام بی‌طرفی ایران را زیرسؤال برند و ایران را مورد حمله و هجوم قرار دهند. در عین حال، بی‌طرفی باید از طرف کشوری اتخاذ شود که از آزادی و استقلال عمل در سیاست خارجی برخوردار باشد. کشوری که خود بتواند خط و مشی سیاست خارجی‌اش را ترسیم نماید و مستعمره یا وابسته به این یا آن قدرت خارجی نباشد، موضوعی که با توجه به شرایط کشور و وقایع یکی دو سده پیش از آن، دور از ذهن به نظر می‌رسید و امکان اجرایی شدن آن وجود نداشت. اما عامل دیگری که سبب می‌شود دولتی بتواند استراتژی بی‌طرفی را اتخاذ کند، توانایی و قدرت نظامی آن است. به تعبیری بی‌طرفی دولت‌های ضعیف، چیزی بیش از توهم نیست و تنها کشورهایی می‌توانند در واقعیت بی‌طرف بمانند که از قدرت نظامی کافی برخوردار باشند. به زبان ساده بی‌طرفی، پیوند و ارتباط ناگسستی با قدرت یک کشور دارد، عامل و فاکتوری که حرف آخر را در سیاست بین‌الملل و در مناسبات با قدرت‌های بزرگ می‌زند. اما آخرین موردی که در مورد دولت‌های بی‌طرف می‌توان ذکر کرد، اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک این کشورهاست. اگر کشوری برای بازیگران اصلی و قدرت‌های جهانی نقشی مهم ایفا کند و تأثیری راهبردی در نتایج جنگ برای آنها ایفا نماید، امکان بی‌طرفی آن کشور وجود ندارد و بالاخره این سیاست نقض می‌شود و استقلال عمل آن کشور از بین می‌رود. اما اگر کشوری به دور از نزاع قدرت‌های خارجی باشد و تأثیر چندانی در نتایج جنگ نداشته باشد، این کشور می‌تواند با تضمین قدرت‌های بزرگ، استقلال و بی‌طرفی خود را حفظ کند، سیاستی که در مورد ایران محلی از اعراب نداشت و ایران به واسطه نقش محوری و حیاتی خود در جنگ، نمی‌توانست تنها نظاره‌گر آن باشد و می‌بایست به نحوی وارد نزاع و درگیری شود. در واقع ایران هرچند با اروپا- که کانون اصلی جنگ بود- فاصله داشت و از دولت‌های به‌خصوص محور دور بود اما روسیه که یکی از اضلاع جنگ بود، در شمال ایران و انگلیسی‌ها در جنوب ایران و در حاشیه خلیج فارس و در کشورهای عربی، حضور داشتند و همین امر دور ماندن از صحنه جنگ را، برای ایران به امری غیرممکن تبدیل ساخته بود...».

> مجموعه اسناد و شواهد، از آن حکایت دارد که رضاخان تا زمانی که خطر را در نزدیکی خویش ندید، گمان می‌برد که هیتلر بر دول متفق، پیروز خواهد شد و موقعیت وی در ارتباط تنگاتنگ با این قدرت نوظهور، فزونی خواهد گرفت! هم از این رو، در انجام درخواست‌های آن سه دولت هم‌پیمان، تعلل ورزید و موجبات خلع خویش از سلطنت را فراهم ساخت!

■ **اعتراف دیرهنگام رضاخان، در باب قدرت ارتش ایران برای تقابل با مهاجمان**

بی‌تردید و همان‌گونه که اشارت رفت، یکی از عوامل خسارت‌زا در فرآیند اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، اشتباهات محاسباتی رضاخان در این دوره است. این خطاها در نهایت، با خیانت مماس شد و از ایران تلفات و هزینه‌های فراوان ستاند! مهرزاد سردار اکبری بختیاری پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، از روند این تصمیمات ناصواب، گزارشی به شرح ذیل دارد: «دوره ۲۰ ساله خودکامگی رضاخان، با حمله متفقین به ایران، در شهریور ۱۳۲۰ به پایان رسید. پهلوی اول اگرچه کوشید با اعلان بی‌طرفی، خود را از شراره آتش بزرگ‌ترین جنگ تاریخ جهان، یعنی جنگ بین‌الملل دوم حفظ کند، با درک نادرست از آینده جنگ و محتوم دانستن پیروزی نهایی آلمان، سیاست نزدیکی به رایش سوم را در پیش گرفت و با این کار، سبب رنجش گمارندگان اولیه خود در سال ۱۲۹۹ شد. رضاخان که از شعور سیاسی- نظامی بهره چندانی نداشت، درنیافت که به دلیل اعلان جنگ آلمان به امریکا و ملحق شدن دولت واشنگتن به اتحاد انگلیس و شوروی و جبهه‌گیری آنها علیه نازی‌ها، هیتلر با وجود برتری نظامی بر مخاصمان خود در سال ۱۳۲۰، نهایتاً نمی‌تواند پیروز نهایی این جنگ باشد. نکته دیگری که از ناتوانی رضاخان در تحلیل درست اوضاع نظامی و سیاسی جهان در آن هنگامه حکایت می‌کند، بی‌توجهی وی به موقعیت نیروهای نظامی جبهه متفقین (جبهه مقابل آلمان) بود. ایران از شمال با شوروی همسایه بود و نیز از سمت غرب در معرض هجوم نیروی زمینی انگلستان از عراق قرار داشت و از سمت جنوب، ناوگان نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا در خلیج فارس، آن را تهدید می‌کرد؛ بنابراین حتی در صورت پیروزی آلمان در جبهه لنینگراد، ایران در برابر نیروهای روس و انگلیس آسیب‌پذیر بود. با وجود این تهدیدهای چندجانبه، براساس خاطرات حاجعلی رزم‌آرا، رضاخان فقط خود را از جهت شمال، در معرض خطر حمله می‌دید و به دلیل خودبزرگ‌بینی در مورد ارتش، تصور می‌کرد که درصورت این حمله، توانایی مقابله و دفع آنها را دارد! او به رزم‌آرا گفته بود با مشاهده هر گونه نشانه‌ای از قصد روس‌ها برای تهاجم به ایران، ۱۴ روز قبل از این حمله، به او اعلام آماده‌باش خواهد داد! رزم‌آرا که از کمبود کامیون برای انتقال نیرو و ادوات رزم به مرزها در این زمان شکایت داشت، گفته است در این برهه رضاخان، که خود را به اعتبار ارتش صدهزار نفری ایران، کاملاً در موضع قدرت می‌دانست، در برابر ارتش شوروی اعلام آماده‌باش و دستور مقابله داد! در عالم بی‌اطلاعی رضاشاه از وضعیت نیروهای متخاصم جنگ و توان دفاعی ارتش خود، شوروی، بریتانیا و امریکا، پس از ائتلاف بر ضد هیتلر، تصمیم گرفتند ایران را پل پیروزی خود قرار دهند و از امکانات آن، به نفع خود و برای یاری رساندن به جبهه لنینگراد در روسیه- که آماج حمله نازی‌ها شده بود- استفاده کنند. آنها ایران بی‌طرف را، سد راه پشتیبانی لجستیکی از جبهه‌های نبرد شوروی با آلمان می‌دانستند. بنابراین بی‌توجه به موضع رسمی حکومت ایران در این جنگ و به بهانه حمایت باطنی از هیتلر، در روز ۳ شهریور ۱۳۲۰، نیروهای شوروی از شمال و شرق، از هوا و زمین به ایران یورش آوردند. همزمان با حمله ارتش سرخ از شمال، نیروهای زمینی و دریایی بریتانیا از عراق و خلیج فارس، پیشروی خود را به داخل مرزهای ایران شروع کردند و آغازگر حوادثی شدند، که ایران را دامنگیر فاجعه‌ای بزرگ کرد. در پی حمله نیروهای متفقین به ایران، ارتش رضاشاهی بیش از ۸۰ ساعت (یعنی اندکی بیش از سه روز)، تاب نیاورد و با فرار فرماندهان، نیروهای متخاصم بیش از پیش در خاک ایران پیشروی کردند. مردم نیز این بار- برخلاف وطن‌پرستی نهادینه‌شده در هویت ایرانی- به دلیل نفرت شدید از رضاخان و ظلم و ستم او، تمایلی به مقاومت در برابر هجوم بیگانگان نداشتند و گرایش غالب بر این بود که از قوای روس و انگلیس، به منظور براندازی این دیکتاتور خشن و سرکوبگر بهره برند. به گفته علی ایزدی پیشکار و منشی رضاخان- که در جزیره موریس او را همراهی می‌کرد- رضاخان در تبعیدگاه از مردم و نظامیان به‌کرات می‌نالید، که چرا در برابر بیگانگان تعمداً مقاومت اندکی کردند و از او حمایت نکردند! او به‌درستی معتقد بود که ارتش و مردم، اگر می‌خواستند، می‌توانستند هجوم دشمن را حتی با وجود توان نظامی نابرابر، در سر مرزها متوقف کنند...».

■ **ورود سران متفقین به ایران، در عین بی‌اعتنایی به شاه ایران!**

آخرین برگ از تحقیر ایران و سران حکومت آن، دو سال پس از اشغال کشورمان و در ورود خودسرانه سران امریکا، انگلستان و روسیه به تهران، رقم خورد. آنان با بی‌اعتنایی به شاه و سایر مسئولان، وارد ایران شدند و در مقر سفارت روسیه، به دیدار و تبادل نظر پرداخته و کنفرانس برگزار کردند! محمد توحیدی چافی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، ابعاد این تحقیر بزرگ را، چنین تشریح کرده است: «چگونگی ورود سران متفق در جنگ جهانی به ایران، نشان می‌دهد که آنها در هیئت کشورهای فاتح، وارد سرزمین ایران شدند و رضایت یا نارضایتی شاه، دولتمردان و مردم ایران، برای آنان اهمیتی نداشت! آنها برای تصمیم‌گیری جهت تشکیل کنفرانس در تهران، اهمیتی برای موافقت یا مخالفت ایران قائل نشدند و به روایتی، تنها پنج نفر از مسئولان کشور، آن هم در روز ورود آنها، در جریان قرار گرفتند! علی سهیلی نخست‌وزیر ایران، از این افراد بود. آنها ایران را قبل از تصمیم‌گیری نیز، در جریان تشکیل کنفرانس قرار ندادند! محمدساعد مراغه‌ای وزیر خارجه وقت- که از زمان قوام‌السلطنه سمت وزیر خارجه را در اختیار داشت- تلویحاً رفتار مهمانان قدرتمند را، تحقیرآمیز توصیف می‌کند. بر اساس این روایت، روی ماکسیموف کاردار سفارت شوروی در یک ملاقات کاملاً محرمانه، سهیلی را در جریان کلی کنفرانس قرار می‌دهد اما از تاریخ انعقاد آن سخنی بر زبان نمی‌آورد. آنها نه نظر حاکمان ایران را، درباره اصل برگزاری کنفرانس جویا شدند و نه در مورد حفظ امنیت و تشریفات از ایران درخواستی کردند، تنها در روز چهارم آذر ۲۲، پس از ورود استالین، طی نامه‌ای از سوی سفیر شوروی، وزیر خارجه ایران در جریان قرار می‌گیرد: آقای وزیر، افتخار دارم به اطلاع شما برسانم امروز ۲۶ نوامبر، مارشال اتحاد شوروی یوسف و یساریونوویچ و کمیسر ملی امور خارجه وارد تهران شدند!... به دنبال آن در روز ۵ آذر نیز، روزولت و چرچیل به طور کاملاً محرمانه، وارد تهران شدند، بدون اینکه هیچ‌گونه اطلاعی به مسئولان ایران مخابره نمایند! البته بهانه این قدرت‌ها، رعایت ترتیبات امنیتی بود! بنابر نوشته‌های ساعد مراغه‌ای، حتی وزیر خارجه شوروی، سرزده وارد اتاق او، یعنی وزیر خارجه ایران می‌شود، که موجبات اعجاب وی را فراهم می‌آورد! تازه پس از آن بود که علی سهیلی نخست‌وزیر، شاه را در جریان امور قرار می‌دهد. مولوتف حتی یادآوری می‌کند که جز شاهنشاه، نخست‌وزیر و وزیر دربار، کسی دیگر از جریان باخبر نشود و البته از مقامات ایرانی، فقط شخص شاهنشاه، نخست‌وزیر و وزیر دربار مسبوق خواهند بود. اما ایدن وزیر خارجه انگلیس و مستر هریمن، همان اتیکت سیاسی ظاهری مولوتف وزیر خارجه شوروی را نیز، رعایت نکردند و در زمان ورود، تماسی با دولتمردان ایران نگرفتند! از آن سو رفتار سران انگلیسی و امریکا با شاه جوان ایران، مانند یک دست‌نشانده به نظر می‌رسید! آنها حتی هیچ سخنی، درباره ملاقات با شاه بر زبان نیاوردند! موقعیت شاه جوان در ایران، هنوز تثبیت نشده بود. به همین دلیل او از هرگونه اقدامی، در خصوص اعتراض به این عدم رعایت دیپلماتیک، پرهیز کرد. بنابراین شاه با این سخن عجیب که حال که آنها رعایت دیپلماسی را نمی‌کنند، چه مانعی است ما خودمان به ملاقات آنها برویم؟... به دیدار چرچیل و روزولت می‌رود! تاج‌الملوک ملکه مادر، درباره علل عدم ملاقات سران کشورها با پسرش، می‌گوید: در آن موقع، محمدرضا جوان بود و انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها هم، چون ایران را اشغال کرده بودند، خود را حاکم ایران می‌دیدند و حاضر نشدند به دیدن محمدرضا بیایند، بلکه محمدرضا را وادار کردند تا به دیدن رئیس‌جمهور امریکا و نخست‌وزیر انگلستان برود!... دیدار شاه با روزولت، در اتاق محل استقرار وی و با چرچیل در راهروی سفارت، تنها دو سه دقیقه طول کشیده بود، که در جریان آن شاه ضمن بیان خیرمقدم به آنان، درخواست می‌کند که تبعیدگاه پدرش را تغییر دهند، زیرا آب و هوای جزیره موریس، با مزاج او سازگار نیست! درخواستی که ظاهراً پذیرفته شد چراکه مدتی بعد، رضاشاه به ژوهانسبورگ آفریقای جنوبی انتقال می‌یابد. اما رفتار استالین با شاه، مانند رفتار وزیر خارجه و نیز سفیر کبیرش با سهیلی نخست‌وزیر و ساعد مراغه‌ای وزیر خارجه در ظاهر امر، محترمانه‌تر به نظر می‌رسید. چیزی که این باور را به ظاهر تقویت می‌کند، دیدار استالین با شاه در کاخ مرمر و نیز هماهنگی هرچند دیرهنگام با سهیلی نخست‌وزیر و ساعد مراغه‌ای وزیر خارجه پس از ورود استالین به ایران و نیز تلگراف‌های تشکر استالین و کمیسر خارجه شوروی پس از خروج از خاک ایران است، که از مهمان‌نوازی شاه و دولتمردان ایران قدردانی می‌کند!...».

۱۳۲۲، نمایی از کنفرانس تهران با حضور روزولت، چرچیل و استالین

> دیدار شاه با فرانکلین روزولت، در اتاق محل استقرار وی و با وینستون چرچیل، در راهروی سفارت انجام گرفت و تنها دو، سه دقیقه طول کشید! در جریان این دیدارها، شاه ضمن بیان خیرمقدم به آنان، درخواست می‌کند تبعیدگاه پدرم را تغییر دهید، چون آب و هوای جزیره موریس، با مزاج او سازگار نیست!